نمونه اشعار عاشقانه فرانسوی: دریاچه (1)

لامارتین

امواج ایام،در ظلمت ابدی خویش،پیوسته ما را بسواحل‏ جدیدی میرانند و حتی یکروز هم نمی‏توانیم در این اقیانوس بی‏کنار باختیار خود توقف کنیم!

ای دریاچه!هنوز گردش سال بآخر نرسیده است،ولی مرا ببین که چگونه در نزدیک این امواج عزیز،امواجی که محبوبه من دیگر آنها را نخواهد دید،روی همان سنگی که او می‏نشست تنها نشسته‏ام!

آنوقت هم تو در زیر سنگهای عظیم نعره میرزدی و آبهای خود را بر پهلوی آنها نواخته درهم می‏شکستی.باد هم امواج کف‏آلود ترا بر پاهای‏ نازنین او نثار میکرد!

یکشب من و او تنها در ساحل تو قدم میزدیم.در سکوت شب جز زمزمهء پاروهائی که بر امواج خوش آهنگت آشنا میشدند صدائی بگوش‏ نمیرسید...آیا آنشب در خاطرت هست؟

ناگهان از جانب ساحل آهنک دلنوازی سکوت شب را درهم‏ شکست و امواج ترا بسوی خود خیره ساخت،و آن آوازی که در نزد من‏ (1)مقصود دریاچهء«بورژه- Bourget »است که در«ساووا- Savoie »واقع شده.این اشعار را لامارتین در ماه سپتامبر 1817 در شهر«اکس- Aix »ساخته است.لامارتین در آنجا انتظار محبوبهء خود«الویر»را می‏کشید،ولی باو نپیوست و سه ماه پس از ساخته شدن‏ این اشعار دار فانی را وداع گفت و لامارتین دیگر او را ندید.

عزیز است این کلمات را ادا کرد:

«ای زمانه آهسته‏تر پرواز کن،ای ساعات مساعد اندکی آرام‏تر بگذرید!مهلت بدهید که لذّت شیرین‏ترین ایام عمر خود را بچشیم!

در این عالم چه بسا بیچارگانی که از شما استغاثه می‏کنند،برای‏ آنان بسرعت بگذرید و روزهای دردناکشان را زودتر بپایان رسانید، ولی خوشبختنان را فراموش کنید.

افسوس که امیدواری من بیهوده است زمانه از من میگریزد و دور میشود!بشب میگویم آهسته بگذر سپیدهء صبح در محو کردن اوست!

پس بهتر آنست که در این ساعات بی‏دوام یکدیگر را دوست بداریم‏ و خوشحال باشیم،زیرا دریای زمانه را کناری نیست و انسان نمیتواند بساحل نجاتی برسد.»

ای روزگار حسود!چه خواهد شد اگر این دقایق مستی و سرور هم که‏ با عشق و سعادت آمیخته است،مانند ایام بدبختی و محن ما را دیرتر وداع گویند؟

آیا واقعا خاطره این ایام با سعادت هم باقی نخواهد ماند؟آیا راستی روزگار سعادت بکلی معدوم میشود و بفراق ابدی آن مبتلا میشویم؟ آیا زمانه‏ای که این ایام زیبا را بما عطا کرده و از ما ربوده است دوباره‏ ما را بوصال آنها مسرور نخواهد ساخت؟

ای گذشته،ای نیستی،ای ابدّیت،ای گردابهای عمیق و بی‏پایان، با این ایامی که فرومیبرید چه میکنید؟آخر جواب بدهید!آیا خرّمیها و شادیهای بی‏مانندی را که از ما میربائید از نو بما خواهید داد؟

ای دریاچه!ای صخره‏های خاموش!ای غارها و ای جنگلهای‏ ظلمت زده!ای موجوداتی که روزگار با شما مهربان‏تر است و میتواند جوانی شما را تجدید کند!ای زادگان طبیعت!آخر از آنشب خاطره‏ای‏ بدل بسپارید!

ای دریاچهء زیبا!بگذار این خاطره قشنک در آرامش و سکون تو،